

فلسفه، سال ۲۰، شماره ۱، پیاپی ۳۸، بهار و تابستان ۱۴۰۱



10.22059/jop.2022.334363.1006684

Print ISSN: 2008-1553 – Online ISSN: 2716-9748

<https://jop.ut.ac.ir>

One Approach to The Question of Personal Identity: Re-reading Narrative Identity

Seyed Amirreza Mazari

PhD graduate of Kalam and Philosophy of Religion, Islamic Azad University, Science and Research Branch

Received: 3 January 2022

Accepted: 7 May 2022

Abstract

One of the main questions that philosophy has sought to answer is Personal Identity. Philosophical, sociological, and psychological thinkers have, throughout the history, always shown great interest in the history of Personal identity question. Various human sciences have considered various aspects of this question. Since these aspects share some similarities, thinkers have been suggested that the nature of this question is philosophical. In other words, their responses that originate from various sciences show their agreement. This study presents the question of Personal identity and aims to show that this question has a hermeneutic nature. It seeks to explain the question of Personal identity, the responses that some philosophers such as John Lock have come up with, and criticisms of late philosophers of mind. From a hermeneutic perspective, the personal identity is also approached yet in brief. Ricoeur who was a thinker with hermeneutic concerns analyzes the question of identity through hermeneutic. He seeks to come up with a suitable response to this question. The present study analyzes his ideas. This aims to suggest narrative identity as a suitable background. It is done through identifying an appropriate relationship between Personal identity and narrative and through re-reading the criticisms to abstract responses to the question of Personal identity.

Keywords: Personal Identity, Narrative Identity, Narrative, Selfnes , Sameness.

تحلیل یک رویکرد در مسئله هویت شخصی؛ بازخوانی هویت روایی

سید امیررضا مزاری*

دانش‌آموخته دکتری کلام و فلسفه دین واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی

(از ص ۱۵۱ تا ۱۶۷)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۱۰/۱۳، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۲/۱۷

علمی-پژوهشی

چکیده

یکی از مهم‌ترین مسائل در فلسفه، مبحث هویت شخصی بوده است. پرسش از کیستی انسان، در تمام حوزه‌های فلسفه، علوم اجتماعی و روان‌شناسی نشان از همیشگی بودن این دغدغه نزد متفکران داشته است. با توجه به مطالعه سیر تاریخی در علوم مختلف انسانی، جنبه‌های متفاوتی از این مسئله بازگو و بررسی شده است. هم‌پوشانی برخی از ارزیابی‌ها در حوزه‌های مختلف باعث شده است که متفکران متوجه شوند ذات این پرسش فلسفی است؛ به عبارت دیگر، اندیشمندان در زمینه‌های مختلف در بحث هویت شخصی همواره با پاسخ‌های خود تا حدود بسیاری به این امر اذعان کرده‌اند. با توجه به این مطلب، در این نوشتار ابتدا پرسش هویت شخصی را تشریح می‌کنیم و سپس با پاسخ‌های فیلسوفانی چون جان لاک و همچنین برخی تحلیل‌های متأخران در حوزه فلسفه ذهن، نشان خواهیم داد که ذات این پرسش هرمنوتیکال است. در سنت هرمنوتیکی نیز با نگاهی کوتاه، رهیافتی به هویت شخصی خواهیم برد. ریکور به‌عنوان یکی از متفکران سنت هرمنوتیکی دغدغه هویت شخصی را در بستر هرمنوتیکی تحلیل می‌کند. او تلاش می‌نماید تا با رهیافت هرمنوتیکی خود پاسخ‌های مناسبی برای این پرسش تقریر کند. رهیافت ریکور بر بستر خاصیت ذاتی تجربه انسان، یعنی روایت بنا شده است. این پژوهش با تحلیل آرای ریکور درصدد است تا با یافتن نسبتی مناسب میان هویت شخصی و روایت و همچنین بازخوانی نقدها بر پاسخ‌های انتزاعی به این پرسش، پس‌زمینه مناسبی به نام هویت روایی را ارائه دهد.

واژه‌های کلیدی: هویت شخصی، هویت روایی، روایت، خودیت و یکسانی.

۱. مقدمه

هویت به صورت ذاتی همواره یک پرسش است؛ پرسشی چالش برانگیز که در حوزه‌های مختلف فلسفی و علوم اجتماعی مورد توجه متفکران قرار گرفته است. توجه متفکران بر پرسشی بودن مدام هویت است. به گواه مک اینتایر (Alasdair MacIntyre) پرسش «من کیستم؟» یا «هویت من چیست؟» با دو مانع جدی فلسفی و اجتماعی مواجه بوده است. وی معتقد است موانع اجتماعی با توسعه مدرنیته در قالب تفکیک‌های متعددی ظاهر می‌شود؛ از جمله تفکیک زندگی فردی از زندگی اجتماعی، زندگی مشترک از زندگی شخصی و تفکیک‌هایی از این قبیل. در نگرش وی، موانع فلسفی از دو گرایش متمایز نشئت می‌گیرند که یکی از آنها در بطن فلسفه تحلیلی و دیگری هم در نظریه‌های جامعه‌شناختی و آگزیستانسیالیستی‌جای دارد (مک اینتایر، ۱۳۹۰: ۳۴۳).

گرایش مبتنی بر فلسفه تحلیلی، تفکری جزءنگرانه در باب هویت دارد و به این معناست که هویت مبتنی بر یک فعل خاص، تمام خصوصیات هویتی فرد را در بر می‌گیرد. گرایش دوم به صورت مشترک میان آگزیستانسیالیسم سارتر (Jean-Paul Sartre) و جامعه‌شناختی قرار دارد و این امر را نشان می‌دهد که هویت، ساخته و پرداخته ظرف زمان، مکان و موقعیت اجتماعی فرد است.

در برداشت اجتماعی فلسفی از هویت، این امر بیان می‌شود که هویت به واسطه دیالکتیک میان فرد و جامعه شکل گرفته و از طرفی دیگر، هویت تجلی یافته در شخصیت که جدا از دنیای اجتماعی افراد دیگر باشد، بی معناست؛ به عبارت دیگر، هویت هر فرد در نقش وی در جامعه تعریف می‌شود.

در درون پرسش از هویت، پرسش بنیادین دیگری نیز ظهور می‌کند؛ اینکه انسان به واسطه خودآگاهی‌اش به پرسشی از خود می‌رسد که در قالب هویت شخصی مطرح می‌شود و در تاریخ فلسفه سؤالی بنیادین است. این سؤال در صورت پرسش‌های متنوع دیگری پدیدار می‌شود؛ از قبیل اینکه آیا انسان‌ها اشخاصی هستند که در همه زمان‌ها وجود دارند؟ یا آیا یک شخص در زمان‌های متفاوت از هویت یکسانی برخوردار است؟

بسیاری از فیلسوفان به تأسی از لاک (John Locke) و هیوم (David Hume) در پاسخ به پرسش‌های فوق به مقوله خودآگاهی (self-consciousness) نقش محوری می‌دهند و بر این عقیده‌اند که وحدت و پیوستگی در خودآگاهی، شاه کلید پاسخ به پرسش هویت شخصی است. در مقابل نیز برخی خودآگاهی را به عنوان محور کلیدی مطرح نمی‌کنند؛ اما لزوماً توجه به مفهوم خودآگاهی، دسته‌بندی مناسبی از فیلسوفان در مسئله هویت شخصی ارائه نمی‌کند؛ به این دلیل که در بررسی هویت شخصی علاوه بر خودآگاهی باید به مفهوم زمان و نیز تداوم و پیوستگی شخص در زمان نیز دقت کرد.

بر مبنای تداوم در زمان، هویت شخصی در گفتمان‌های متفاوت فلسفی مورد توجه قرار گرفته است؛ به عبارت دیگر، پیوستگی و تداوم در هویت شخصی از جنبه‌های متفاوتی بررسی شده است. برخی بر

مبنای پیوستگی روان‌شناختی، هویت شخصی را مورد توجه قرار می‌دهند و برخی، از پیوستگی و تداوم فیزیکی مانند وجود مستمر بدن یا مغز.

با تمام این سخنان، پژوهش‌های متعددی در حوزه‌های مختلف درباره هویت شخصی انجام شده است. توجه متفکران و صاحب‌نظرانی نظیر جان لاک، مک اینتایر و روان‌شناسان برجسته‌ای چون فروید (Sigmund Freud) و پیروان نئوفرویدی او همچون اریک فروم (Erich Fromm) و همچنین جامعه‌شناسان، نشان از ضرورت پرداختن به مسئله هویت شخصی دارد. این که آدمی چه کسی است و یا چه کسی به نظر می‌آید، دغدغه هر انسانی است و هویت شخصی تنها با رخدادها و ملاقات‌های مهم زندگی فرد تعیین نمی‌شود؛ برای مثال، اگر جامعه گاندی را به‌عنوان گاندی می‌شناسد، تنها به دلیل رهبری وی در انقلاب هند نیست، بلکه تمام فرآیند زندگی وی، هویت این شخص را شکل داده‌اند.

در سده‌های اخیر پژوهش‌های بسیاری در زمینه‌های مختلف و متون گوناگون درباره هویت شخصی انجام گرفته است، اما به‌طور اخص، از نقش نسبت هویت شخصی و روایت، در ساخت هویت شخصی سخن‌چندانی به میان نیامده است. در حوزه علوم اجتماعی، هم در متون انگلیسی و هم فارسی به روایت توجه ویژه‌ای شده است؛ هویت شخصی به‌عنوان مسئله‌ای بنیادین در فلسفه، از چشم‌انداز روایی، در متون فلسفی فارسی کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

این پژوهش بر آن است تا با تشریح ارتباط میان هویت شخصی و روایت، بتواند هویت را از امری انتزاعی به مفهومی زیست‌شده تبدیل کند. این نوشتار با تحلیل و توصیف ساختار هویت شخصی، پرسش بنیادین مسئله هویت شخصی را مطرح می‌کند و سپس با بهره‌گیری از آرای ریکور (Paul Ricœur)، مسیری نوین را در پاسخ به این پرسش فراهم می‌آورد. از رهیافت پاسخ‌مدنظر تلاش می‌شود تا هویت روایی به‌عنوان دغدغه و نقطه مرکزی این پژوهش جایگاه خود را بیابد.

۲. بیان مسئله با تدقیق در پیشینه تاریخی

پرسش بنیادین «من کیستم؟» را می‌توان به دو شکل تقریر کرد. همان‌طور که در مقدمه نیز اشاره شد، هر انسان به‌واسطه خودآگاهی از خویشتن خود با این پرسش مواجه می‌شود. علاوه بر این، در بستری از زمان، شخص در پیوستگی و تداوم قرار می‌گیرد؛ بنابراین، لازم است تا در این دو امر وضوح بیشتری صورت گیرد تا محل نزاع در مسئله هویت شخصی هویدا شود.

اول اینکه در پرسش من کیستم، شخص انسان از دیگر موجودات تمییز داده می‌شود؛ زیرا شخص انسانی حاوی خودآگاهی است؛ یعنی شخص به تعبیر لاک نوع خاصی از جوهر (substance) روانی دارد که بر خود آگاه است؛ برای مثال، سگ من، شخص نیست، اما این شخص آگاه بر خود طی زمان علاوه بر بازتابی از خود برای خود، برای دیگری هم همان است که در قبل بوده است.

به بیان دیگر، چالش در همین تداوم زمان بر یکسانی شخص، محل نزاع فیلسوفان است؛ برای مثال، هر شخص با توجه به تعریف فوق، خود را به صورت خودی (self) یکسان و همانند با خودی که دیشب شام خورده و هفته پیش به مهمانی رفته است، در نظر می‌گیرد؛ زیرا آگاهی شخص از خودش در تمام زمان‌ها یکسان بوده است و همین آگاهی، هویت شخصی او را می‌سازد؛ اما برخی فیلسوفان با این قول مخالف‌اند که آگاهی هویت شخصی را که یک جوهر یکسان در طول زمان است، می‌سازد. از جمله فلوطین و آگوستین بر این باور بودند که خود به صورت یک روان غیر مادی پس از مرگ بدن، به هستی خویش ادامه می‌دهد.

لاک به عنوان فیلسوفی که از هویت شخصی تفسیری متفاوت از فیلسوفان قبل از خود ارائه می‌کند، بر نقش خودآگاهی به عنوان سازنده هویت شخصی تأکید می‌کند. بر اساس دیدگاه لاک شخص، موجود هوشمند متفکری است که صاحب عقل و اندیشه است و می‌تواند خود را به عنوان خودش، همان موجود متفکر، در زمان‌ها و مکان‌های مختلف در نظر گیرد (لاک، ۱۳۸۰: ۲۴۲).

دکارت نیز با اینکه با خودآگاهی لاک همراهی می‌کند، آن را سازنده هویت شخصی نمی‌داند و بر این باور است که اشخاص یک روح غیر مادی دارند که پس از مرگ بدن به حیات خود ادامه می‌دهند. همچنین می‌توان از هیوم یاد کرد که بر این باور بود که اشخاص جوهرهای مادی نیستند، بلکه مجموعه‌ای از ادراکات‌اند.

در عین حال، در این پژوهش با تقریری از آرای لاک و متأخرینی در حوزه فلسفه ذهن، تلاش می‌کنیم تا این چالش را در هویت شخصی، در بستری نوین تبیین کنیم. ذکر این نکته لازم است تا بین یکسانی (sameness) یا این‌همانی^۱ عددی و این‌همانی کیفی تفکیک قائل شویم. در واقع، اگر درک درستی از این مسئله نداشته باشیم، درباره خود و هویت شخصی دچار بدفهمی خواهیم شد. این تفکیک را می‌توان با ذکر یک مثال روشن کرد: دوقلوهای همسان مثالی واضح از این‌همانی کیفیت است. دوقلوهای همسان چون در ویژگی‌ها یا کیفیت خود دقیقاً مشابه هستند، متفکران آنها را دارای این‌همانی کیفی می‌دانند؛ لذا در اینجا دو فرد وجود دارد نه یک فرد. در مقابل، می‌توان از دکتر جکیل و مسترهاید (Dr. Jekyll and Mr. Hyde) به عنوان مثال مشهودی از این‌همانی عددی نام برد. آنها اشخاص واحدی هستند، هرچند به لحاظ کیفی بسیار متفاوت‌اند (مسلین، ۱۳۹۰: ۱۳۶).

بنابراین، بحث درباره هویت شخصی، مربوط به مباحث این‌همانی عددی است و می‌توان این‌گونه پرسش هویت شخصی را بیان کرد: چه امری شخص p را اکنون همان شخص می‌سازد که سال‌ها پیش در زمان کودکی شخص p بوده است؟

اکنون می‌توان در ایضاح مطالب فوق، تقریر مختصری از آرای لاک به عنوان پیش‌گام در ارائه تعبیر جدید از هویت شخصی نسبت به سنت فلسفی ماقبل خود و تأثیرش بر یکی از فیلسوفان ذهن بیان کرد.

جان لاک در کتاب خود یعنی جستاری در فهم بشر^۲ در پاسخ به سؤال هویت چیست، می‌گوید که آنچه ذهن از مقایسه کردن درک می‌کند، نفس وجود اشیاست؛ به این معنا که اگر امری (چیزی) را در زمان و مکانی معین لحاظ کنیم، آن امر را در زمان و مکانی دیگر مقایسه کرده و از لحاظ تصورات عینی، اختلاف را شکل داده‌ایم. اگر آن امر همانی بود که در زمان و مکانی دیگر است، آن امر خودش است و در غیر این صورت، آن امر مشابه امر اصلی و تشخیص‌ناپذیر است (لاک، ۱۳۸۰: ۲۳۸).

جان لاک با مطرح کردن هویت شخصی در قالب عدم تنوع، عملاً از پرداختن به مسئله هویت شخصی، یعنی تداوم در زمان طفره می‌رود. لاک پس از گفتن اینکه هویت شخصی ناشی از مقایسه است، ایده منفرد هویت شخصی یک چیز با خودش (از یکسانی با خودش یا به تعبیر ساده‌تر این‌همانی) را معرفی می‌کند. در واقع با مقایسه یک چیز با خودش در زمان و مکان‌های مختلف است که ایده‌های هویت و تنوع را شکل می‌دهیم.

آنچه لاک مطرح می‌کند، این است که یکسانی شخص با خودش یا همان این‌همانی شخص، دوام یک چیز، یعنی یک جوهر نیست؛ چه آن جوهر، مادی و چه غیر مادی باشد، بلکه از استمرار و پیوستگی سلسله‌ای از تجارب تشکیل می‌شود. جوهرهایی که این تجربه‌ها در آنها تحقق می‌یابند، به این‌همانی شخصی ارتباطی ندارند؛ به عبارت دیگر، او از دام تداوم زمان طفره می‌رود.

مادام که سلسله پیوسته‌ای از تجارب وجود دارد، این‌همانی شخصی متشکل از تجارب نیز شکل می‌گیرد، حتی اگر این سلسله از جوهری به جوهر دیگر منتقل شود؛ به عبارت دیگر، تجارب شخص هستند که در بستر آگاهی شخص از خودش، هویت وی را می‌سازند. به دنبال جان لاک و در حوزه فلسفه ذهن، درک پارفیت (Derek Parfit) این امر را بیان می‌کند که شخص p در اکنون می‌تواند همان شخص p در گذشته باشد، به شرط آنکه استقرار و پیوستگی میان خاطره‌ها و دیگر ویژگی‌ها (که او روانی می‌نامد) کفایت لازم را داشته باشند؛ یعنی شخص p بتواند آنچه شخص p در گذشته تجربه کرده است، از منظر اول شخص، یعنی از درون به خاطر بیاورد؛ در این صورت، این‌همانی یا یکسانی با خود محقق می‌شود (parfit, 1984: 210).

نقدهای فراوانی در حوزه فلسفه ذهن، به ادعای پارفیت به تأسی از لاک شده است. غرض از بیان نظر جان لاک و درک پارفیت، طرح مسئله تحقیق است.

اکنون با توجه به سیر تاریخی که از لاک و پس از او درباره هویت شخصی مطرح شد و به تأثیر دیدگاه‌های متقدم بر گفتمان‌های معاصر در باب مسئله هویت شخصی به‌طور مختصر اشاره کردیم، می‌توان از لزوم توجه به آرای فیلسوفی سخن گفت که تمرکز خود را در وجه پویایی هویت شخصی و مسئله پیوستگی در زمان به‌طور ویژه قرار داده است؛ به عبارت دیگر، گزینش ریکور به‌عنوان یک منظر جدی در مسئله هویت شخصی مبتنی بر ایجاد زمینه‌ای است که در آن، او می‌تواند محل نزاع فیلسوفان را حل کند.

در جلد سوم کتاب پل ریکور، یعنی زمان و روایت^۳ او سؤالی را مطرح می‌کند که آیا تجربه بنیادینی برای ادغام دو نوع اصلی روایت، یعنی روایت تاریخی و روایت داستانی وجود دارد یا خیر؟ در پی این سؤال، وی فرضیه‌ای را بیان می‌کند که اساس هویت روایی، چه از نظر فردی و چه از نظر جامعه تاریخی، محل آمیختگی روایت تاریخی و داستانی است (Ricœur, 2010: 20).

ریکور تأکید می‌کند خود مسئله هویت شخصی یک تفسیر است و این تفسیر در روایت به‌عنوان یک امر میانجی خاص پدیدار می‌شود. وی با آگاهی از مسائل قابل توجه موجود در هویت، بیان می‌کند که در صورت تقریر مناسب از روایت و به تبع آن هویت روایی، می‌توان مشکلات مربوط به مفهوم هویت شخصی را حل کرد (Ibid, 2010: 20).

به زعم ریکور، نپرداختن لاک و پرفیت به دوام زمان و رهاکردن مسئله این‌همانی در استمرار تجارب، ناشی از عدم درک تمایز بین خودیت (Selfness) و یکسانی است. شاید جان لاک، به‌عنوان مثال، عنصر مشترک یک کشتی بازسازی‌شده یا یک درخت بلوط را که از بلوط به درخت تبدیل شده است، در عنصر ثبات و دوام می‌داند و این امر را بر مبنای یکسانی دارای همان هویت می‌شمرد؛ اما در هویت فردی که نقش حافظه پررنگ می‌شود (خودیت در بخش چهار شرح داده می‌شود) مورد غفلت وی قرار می‌گیرد (Ricœur, 1992: 125-126).

نکته مورد بحث در این پژوهش، این است که ریکور تلاش می‌کند تا هویت شخصی را با تجزیه به دو امر مغفول‌مانده، یعنی یکسانی یا این‌همانی و خودیت در یک پس‌زمینه مناسب شکل و وحدت دهد. در مجموع می‌توان پرسش از هویت را به این شکل تقریر کرد: آیا شخص p در هر لحظه (اکنون) همان شخصی است که در گذشته می‌شناختیم و در آینده نیز خواهیم شناخت؟ ریکور توجه به تمایز بین یکسانی و خودیت را راهگشای مناسب این پرسش قدیمی می‌داند.

۳. ساختار هویت شخصی

چگونگی ساختار هویت شخصی در این بخش بررسی و تحلیل می‌شود. در ابتدا سیر تاریخی واژه «هویت» بیان می‌شود و سپس هویت شخصی که یکی از پیچیده‌ترین مباحث در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی و انسانی است، مورد توجه قرار می‌گیرد. واژه هویت در معانی متعددی به کار برده می‌شود. مایکل جکسون (Michel Jackson) این امر را مورد توجه قرار می‌دهد که نظریه‌های غربی هویت، به ترکیبی ظاهراً شاخص از تفاوت و تشابه وابسته هستند. ریشه کلمه هویت «همانجای» (idem) لاتین است، که واژه یکسانی یا این‌همانی نیز از آن گرفته شده است. در مسیر تاریخی این واژه، یک معنای مهم دیگر نیز بر آن افزوده شده و به این شکل است که ما نه تنها عین خودمان هستیم، یعنی یکسان بودن از تولد تا مرگ، بلکه همانند دیگران نیز هستیم.

به عبارت دیگر، ما در هویت‌های رایج به‌عنوان انسان‌ها شرکت داریم و درون این، به‌عنوان زنان، مردان، ایرانی، عرب، سفید و سیاه حضور داریم (Jackson, 2002: 122). با این حال، به‌طور هم‌زمان جنبه دیگری از هویت وجود دارد که به منحصر‌به‌فرد بودن افراد و تفاوت آنها با دیگران اشاره می‌کند. هویت می‌تواند به‌عنوان یک شباهت عمومی تلقی شود؛ مانند رنگ موی سیاه مردان ایرانی و هم می‌تواند به تداوم یک شخص یا موضوع در بازه زمانی اشاره کند؛ مانند «احمد، همان آدمی است که بیست سال پیش بود، هیچ فرقی نکرده است». در معنای دوم که به منحصر‌به‌فرد بودن انسان متمایز می‌شود، واژه هویت بر ماندگاری دلالت می‌کند (Shoemaker, 1963: 2).

بسیاری از فعالیت‌های روزانه انسان، شبیه قول‌دادن، اعتمادکردن و پیش‌بینی کردن آینده از این امر حکایت دارند که نوعی تداوم هویت در شخص وجود دارد. پرسش مهمی که در اینجا شکل می‌گیرد، این است که چه امری باعث شده تا بیان کنیم این شخص در هر لحظه، همان شخصی است که در گذشته می‌شناختیم و انتظار داریم که در آینده نیز بشناسیم (Stroup, 1997: 102)؟ اکنون با توجه به پرسش اصلی تحقیق، لازم است تا بررسی کوتاهی درباره پاسخ‌های آن (علاوه بر آرای لاک و پارفیت) داشته باشیم. باید گفت که پرسش فوق یکی از پیچیده‌ترین پرسش‌ها در فلسفه است و پاسخ‌های درخوری نیز به آن داده شده است؛ از جمله اینکه یکی از روش‌های درک شخص در طی زمان، مقایسه با افرادی است که توان درک بیان روایتی از خود را ندارند.

همان‌طور که بیان شد، در ذات این پرسش هویت شخصی مورد سؤال قرار می‌گیرد؛ یعنی اینکه این پرسش به‌طور انحصاری درباره این امر مذاقه می‌کند که هویت شخصی چیست؟ این پرسش از هویت شخصی، با روابط بین دنیای خارج و زندگی انسان یا وجود اشخاص دیگر مرتبط نیست. هویت شخصی را نمی‌توان آن‌طور که فیلسوفان از هویت اشیاء سخن می‌گویند، تنها بر حسب ماندگاری‌اش در زمان مورد توجه قرار داد. هویت شخصی مستلزم آگاهی بازتابی است. هویت در واقع همان چیزی است که همچنان‌که در اصطلاح خودآگاهی آمده است، فرد نیز به آن آگاهی دارد؛ به عبارت دیگر، هویت شخصی چیزی نیست که در نتیجه تداوم کنش‌های اجتماعی فرد به او تفویض شده باشد، بلکه چیزی است که فرد باید آن را به‌طور مداوم و روزمره ایجاد کند. هویت شخصی در حقیقت همان خود است که شخص آن را به‌عنوان برساختی از زندگی خود می‌پذیرد (گیدنز، ۱۳۹۸: ۸۰). هویت در اینجا به معنای تداوم فرد در زمان و مکان است؛ اما نکته ظریف این است که همین تداوم به‌صورت بازتاب و برساخت تفسیری که شخص از آن داشته است، مطرح می‌شود.

یکی دیگر از پاسخ‌های مناسب به پرسش یادشده، تحلیل هویت شخصی از طریق در تضاد قرار دادن فرد با افرادی است که در نزد آنها احساس «خود» درهم‌شکسته دارد و یا به ناتوانی گراییده است. بریدگی و ناپیوستگی در تجربه زمان، اغلب یکی از ویژگی‌های این احساس است (Laing, 1965: 108). یکی از

بهترین مثال‌ها در ناپیوستگی تجربه‌ی زمان، نقل قول بخش بنجی در رمان *خشتم و هیاهو*^۴ از ویلیام فاکنر (William Faulkner) است. شاید خواننده در پایان بخشی از این نقل قول‌های طولانی چیزی را درک نکند و به فهمی عمیق دست نیابد و برای همین، رمان را کنار بگذارد؛ اما با ادامه‌ی دیگر بخش‌ها متوجه می‌شود، بنجی یک معلول ذهنی است که درک صحیحی از خود ندارد. این ریشه در فهم او، حکایت از ناپیوستگی زمان دارد. برای بنجی هیچ چیزی در گذشته و آینده وجود ندارد و هر چیز در حال روی می‌دهد. بی‌زمانی بنجی در واقع کلید معنادار رمان فاکنر است؛ اما آنچه در اینجا مدنظر قرار گرفته، این است که بنجی درکی از خود و لذا هویتش ندارد.

دیگر پاسخ قدرتمند به سؤال فوق نیز در گرو هرمنوتیکال خواندن هویت شخصی است. هویت شخصی مفهومی هرمنوتیکال است (Stroup, 1997:104). هرمنوتیک یک ادعای جهانی دارد و آن، این است که ما حیوانات تفسیرگری هستیم. تفسیر کنش اختیاری نیست، بلکه تفسیرکردن تنها راهی است که می‌توانیم جهان را به صورت معنادار تجربه کنیم و پرسش از هویت شخصی، یک کنش در تفسیر است. فرد از طریق حافظه می‌تواند رخدادهای خاصی را از تاریخ شخصی‌اش انتخاب و از آن برای تفسیر اهمیت کلیت آنها استفاده کند؛ به عبارت دیگر، هنگامی که فردی خاطره‌ای را از حافظه خود بیرون می‌کند، نوع بیان و پردازش رویداد او و نقش خود شخص، اهمیت آن رخداد را به خود و مخاطب می‌رساند. در واقع همان‌طور که پاننبرگ (Wolfhart Pannenberg) بیان می‌کند، تصمیم‌هایی که یک فرد می‌گیرد و رویدادهایی که برای او اتفاق می‌افتد، تاریخ آن فرد را شکل می‌دهند. تاریخی خاص و منحصر به فرد که ویژه شخص اوست؛ لذا هویت شخصی به طور کامل در گرو تاریخ زندگی شخص و برداشت‌هایی است که او از این رویدادها و تاریخ‌های خود دارد (Pannenberg, 1970: 139).

منحصر به فرد بودن هر شخصی به واسطه‌ی دوره زندگی خودش تعیین می‌شود و همه‌ی رخدادهای در زندگی وی معنای خاص خودشان را دارند و اهمیت آنها تنها در مفهوم تاریخ زندگی آن شخص است. هویت شخصی هر فرد یک برداشت و تفسیر اخذ شده از تاریخ شخصی آن فرد است.

همچنین از دیدگاهی دیگر، می‌توان هویت شخصی را تحلیل کرد؛ اریکسون (Erik Erikson) برای توصیف هویت از واژه «پیکربندی» (configuration) استفاده کرده است. کار اریکسون مبتنی بر چرخه‌ی زندگی و راه رشد شخصیت است؛ پیکربندی‌ای که طی زمان به واسطه‌ی ترکیب و باز ترکیب موفق ایگو در دوره کودکی ایجاد می‌شود. پیکربندی هویت خاص که هر فرد در هر لحظه‌ای فرض می‌کند، به استفاده از حافظه برای بازیابی و باز تفسیر گذشته وابسته است. این بُعد از بازیابی هویت شخصی که البته میراث فرویدی است، اریکسون را به این نتیجه رساند که شباهت‌های قوی بین مهارت روان‌کاوی و تاریخ‌نگاری وجود دارد (Erikson, 1968: 163).

اینکه هویت شخصی، مفهومی هرمنوتیکال است را می‌توان در آرای روان‌کاوانی همچون اریکسون نیز مشاهده کرد. هویت شخصی به حد کافی از حافظه برای تفسیر گذشته بهره می‌برد و لذا یافت خودفهمی و حتی فهمیدن شخص، به‌شدت تاریخی است.

تاریخ عینی هویت شخصی به این معناست که اشخاص در فرآیند تبدیل شدن هستند و در نتیجه، تفسیر تاریخ شخصی و هویت شخصی فرآیندی نامتناهی است؛ زیرا اولاً آینده، یک افق باز به جهتی است که تاریخ شخصی فرد به سوی آن حرکت می‌کند و تا زمانی که فرد به داشتن تجربه‌های جدید ادامه دهد، هویت او در فرآیند تبدیل شدن است؛ ثانیاً، در دوره‌ای از زندگی، ممکن است هویت شخص تحت تأثیر تغییرات شدیدی قرار گیرد. در عین حال، تلاش برای تغییر دادن هویت فرد و پنهان کردن هویت دیگری، به‌شدت دشوار است. دانستن امری درباره گذشته یک فرد با فهمیدن ارزش‌ها، نهادها و باورهای دخیل در تفسیر گذشته شخص متفاوت است؛ لذا همان‌طور که گادامر (Hans-Georg Gadamer) بیان کرده است، این باورها و ارزش‌ها نباید طرد شوند؛ زیرا آنها سرخ‌های مهمی برای خاص بودن هر فرد هستند، همچنان‌که سنت به‌کاربرده برای تفسیر تاریخ آن فرد نیز مهم است (Gadamer, 1975: 259).

این فرآیند که آن را هویت شخصی می‌نامیم، صرفاً یک مثال از آنچه گادامر به‌عنوان دور هرمنوتیکی (Hermeneutic circle) تعریف می‌کند، محسوب می‌شود که در آن، فهم دائماً از یک کل به جزء و از جزء به کل در حال چرخش است. این همان وجه مغفول‌مانده‌ای است که پیش‌تر بیان شد: وجه پویای هویت. به تاسی از گادامر، ریکور به‌صورت بسیار دقیق بر تمایز این دو جنبه از دانستن از خود تأکید می‌کند. او بیان می‌کند که از زمان انتشار جلد سوم زمان و روایت، از مسائل قابل توجه در مسئله هویت آگاه شده است و پاسخ این پرسش را در توجه خاص او به روایت و لذا هویت روایی می‌داند. او میان دو جنبه خود تمایز قائل می‌شود که می‌توانیم آنها را به ترتیب، «همسانی» (یکسانی) و «خودیت» بنامیم. هنر ریکور در این کشف است که بسیاری از مشکلاتی که مسئله هویت شخصی را پنهان می‌کند، ناشی از عدم تمایز بین این دو مفهوم اصطلاح هویت است.

همسانی مربوط به حفظ یک شخصیت است، هرچند این شخصیت در فرآیند تغییر قرار دارد. با اینکه یک شخص طی زندگی‌اش تا حد زیادی تغییر می‌کند، باور داریم که این همان شخص قبلی است که این تغییرات را از سر گذرانده است؛ اما جنبه دوم خود، یعنی چیزی که ریکور آن را خودیت می‌نامد، به معرفت از خود مربوط است؛ اینکه شخص موجودی بازتابی است که با خودش در ارتباط است. او تأکید می‌کند که برای دانستن یک خود، وجود هر دو جنبه همسانی و خودیت ضروری است.

اینجا هر دو مفهوم در یک نقطه، تلاقی پیدا می‌کنند: دوام در زمان. زمانی که شخص خودش را معرفی می‌کند، یک تفسیر یا بازتاب از تاریخ شخصی خود را که به‌شدت در فهم خویش مؤثر است، ارائه می‌کند و ما از طریق این بازگویی با او مرتبط می‌شویم؛ برای مثال، در رمان مشهور مارسل پروست (Marcel)

(Proust) با عنوان در جستجوی زمان از دست رفته،^۵ تمامی زمان افعال رمان، گذشته هستند. راوی داستان قهرمان خود یا داستان خود را دقیقاً به نقطه‌ای می‌رساند که قهرمان به راوی تبدیل می‌شود. از اینجا و در انتهای داستان، زمان را حال می‌یابیم؛ به عبارت دیگر، همسانی و خودیت در یک زمینه یکی شده، قهرمان و راوی عملاً یک شخص می‌شوند. اما زمینه‌ای که همسانی و خودیت به هم مرتبط می‌شوند، چیست؟ این دو باید در پس‌زمینه‌ای قرار گیرند.

در پایان این بخش می‌توان به طور خلاصه چنین بیان کرد:

۱. واژه هویت حاوی ترکیب متناقضی از تشابه و تفاوت است. شباهت در هویت‌های متداولی مانند مردان و تفاوت در منحصر به فرد بودن مبتنی بر ماندگاری در زمان برای یک شخص؛
۲. در پاسخ به اینکه چرا ما یک شخص را در طی زمان یکی می‌دانیم، پاسخ‌های متفاوتی ارائه شد؛ از جمله اینکه هویت شخصی در واقع همان خودآگاهی شخص است؛
۳. این خودآگاهی مبتنی بر تداوم بر پایهٔ برساخت فرد از رویدادهای زیست خود قرار دارد که می‌توان هویت شخصی را در تضاد با قراردادن افرادی که چنین خودآگاهی ندارند، بهتر فهمید؛
۴. هویت شخصی یک مفهوم هرمنوتیکال است؛ چراکه خودآگاهی مبتنی بر تداوم تفسیر و برساخت شخص از خودش تاریخی است و در دور هرمنوتیکی که شخص در حال تبدیل شدن به اکنون اوست، این تفسیرها مؤثر بوده است؛
۵. تمامی مطالب فوق را اگر از منظر پیوسته و تاریخ‌گونه بنگریم، لزوم ادعای ریکور در یک پس‌زمینه پویا به نام روایت ضروری می‌نماید.

۴. روایت و هویت شخصی

روایت، اجزای اصلی تثبیت هویت است. تجربه ما از زندگی روایت شده است. هنگامی که از بشر پرسیده می‌شود تا خود را معرفی کند، اغلب، وی یک انسان را بازگویی می‌کند بدون توجه به اینکه او در چه موقعیتی قرار دارد؛ مثلاً اگر فردی در بدو ورود به محل کار جدیدش یا ورود به دانشگاه باشد، وی داستان‌هایی دربارهٔ خودش می‌گوید تا خویشانش را به دیگر افراد بشناساند. اغلب این داستان‌ها ساده و مختصر و تنها حاوی داده‌های پایه هستند؛ همانند تاریخ و مکان تولد، شغل، خانواده و چیزهای شبیه به این امور. به زعم برنر (Jerome Bruner) ما همان روایت‌های اتوبیوگرافانه‌ای می‌شویم که با آنها زندگی‌هایمان را وصف می‌کنیم (Bruner, 2004: 694). وقتی لازم می‌شود به این سؤال دیگران که «تو کیستی؟» یا به این پرسش خودمان که «من کیستم؟» پاسخ دهیم، جواب همیشه یک قصه است. اما با کمی دقت این امر روشن می‌شود که داستان هر فرد بیشتر از آنچه که در ابتدا به نظر ساده می‌آید، پیچیده است. در داستان معرفی یک فرد که ما آن را «اتوبیوگرافی» می‌نامیم، برخی وقایع از تاریخ شخص

استخراج شده‌اند که دارای اهمیت بنیادی برای فهم کلیت آن فرد است. در تاریخ هر شخص یک ترتیب زمانی وجود دارد و لذا هویت هر شخص تفسیری از تاریخ شخصی است که در آن معنای هویت شخصی بر مخاطب از طریق برخی وقایع بنیادی و مفاهیم به کار برده شده برای تفسیر پدیدار می‌شوند. هر داستانی در قالب یک فرم روایی ارائه می‌شود، از نظر مک اینتایر همه مکالمه‌ها و افعال انسان نیز روایی هستند (مک اینتایر، ۱۳۹۰: ۳۵۵).

روایت، ابزار اصلی ما برای درک امور است؛ همچنان که باربارا هاردی (Hardy Barbara) می‌نویسد، همه خواب‌ها، خیال‌پردازی‌ها، به‌خاطر آوردن‌ها، پیش‌بینی‌ها، امیدواری‌ها، یأس‌ها، باورها، شک‌ها، تصمیم‌ها، تجدید نظر‌ها، نقدها، تدوین‌ها، گپ‌ها، آموخته‌ها، تنفرها و عشق‌ها روایی‌اند (Hardy, 1968: 5). روایت به زبان ساده، عبارت است از بساختن یک رخداد یا مجموعه رخدادها. روایت الگویی است که فرم مناسب برای هویت شخصی را فراهم می‌کند؛ زیرا بیان یک داستان اغلب شامل تلاش ما برای درک اموری است که ما انجام داده‌ایم تا به یک خود تبدیل شویم.

فرم روایی لباسی نیست که فرد دیگری را پوشش دهد، بلکه ساختار ذاتی تجربه و عمل انسان است. روایت، شیوه ابتدایی انسان برای سامان‌دهی و انسجام‌بخشیدن به تجربه‌هایش است. این امر به این صورت نیست که انگار تجربه‌های انسان به‌گونه‌ای مجزا از روایت وجود دارند و اینکه ظرفیت انسان برای داستان‌سرایی به گونه‌ای فراهم شده است که بتواند یک ساختار روایی بر آن تحمیل شود، بلکه همان‌طور که ذکر شد، تجربه حاوی ویژگی ذاتی روایی است (Crites, 1971: 296).

روایت، فرمی مناسب برای هویت شخصی است. داستان زندگی هر شخصی است که می‌گوید از کجا آمده است و به کجا می‌رود و به شیوه مشابه، هر انسان دیگر می‌تواند از طریق روایت هر شخص، او را بفهمد و بشناسد. دلیل اینکه روایت یک فرم مناسب برای کسب شناخت درباره خود ایجاد می‌کند، به این خاطر است که روایت خود آن را ایجاد می‌کند. همان‌طور که برونر بیان می‌کند، خود احتمالاً تأثیرگذارترین و حتی ظریف‌ترین اثر هنری است که ما تا کنون خلق کرده‌ایم؛ لذا روایت صرفاً جنبه‌هایی از یک خود از قبل موجود را ترسیم نمی‌کند؛ زیرا چیزی به نام یک خود از قبل وجود ندارد (Bruner, 2002: 14). ما شاهکارهای بزرگ ذهن‌های قصه‌گوی خویش می‌شویم. ما خودمان را موجوداتی بسیار باثبات و واقعی می‌دانیم. با این حال، خاطراتمان کمتر در این بازنمایی تأثیر گذارند؛ زیرا تحت تأثیر امیدها و آرزوها تحریف می‌شوند. تا روزی که بمیریم، داستان‌های زندگی خود را زندگی می‌کنیم و داستان‌های زندگی ما مانند رمانی که در جریان نوشته شدن است، همواره تغییر می‌کند و تکامل می‌یابد (گاتشال، ۱۳۹۵: ۱۷۵).

خود بودن نیازمند ایجاد یک اتوبیوگرافی است. اتوبیوگرافی‌ها صرفاً تجلیات ادبی از نوع خودتفسیری روایی هستند که انسان دائماً با آنها درگیر می‌شود. برای همین لازم است تا بین نوعی از روایت که زندگی

روزمره را توصیف می‌کند و روایت‌های آگاهانه ساخته شده، تمایز قائل شویم. برای اینکه خودتفسیری به‌عنوان روایت فرض شود، لازم است تا به قول چتمن، انسان بخش‌های مختلف زندگی را در قالب کاشفان در یک داستان آشکارشونده دریافت کند (Schechtman, 1996: 97).

به عبارت دیگر و به زعم مک اینتایر وحدت و تداوم خود، در وحدت روایتی که تولید را به زندگی و مرگ متصل می‌کند، مانند آغاز و فرجام یک روایت است (مک اینتایر، ۱۳۹۰: ۳۶۶). روایت‌کردن، فرآیندی اجتماعی است که از ابتدای کودکی آغاز می‌شود و تا مرگ ادامه می‌یابد. نکته قابل توجه این است که فرم روایی در بستر اجتماعی که فرد در آن زندگی می‌کند، شکل نمی‌گیرد؛ همان‌طور که برونر به این امر اشاره می‌کند که داستان‌های خودساخته ما از ابتدا ساخته نشده‌اند، بلکه آنها خودشان را بر فرآیندهای مرسوم نقش می‌اندازند (Bruner, 2002: 65).

زمانی که درباره شخصی بحث می‌شود، خویشتن او به یک حوزه اجتماعی تبدیل می‌گردد و فرم آن توسط مدل‌های فرهنگی از آنچه خویشتن باید یا نباید باشد، هدایت می‌شود. علاوه بر این، دیگران خطاب می‌شوند تا بشنوند و گزارش‌های روایی شخص را از اعمال و تجربه‌های خود، تأیید یا تکذیب کنند.

شناختن خویشتن یک نفر به‌عنوان فردی با یک تاریخ زندگی خاص و ویژگی‌های شخصی منحصر به فرد، قطعاً از شناختن باورها و تمایلات فردی او پیچیده‌تر است. وقتی شخصی در قالب یک داستان زندگی، خودش را برمی‌سازد، ممکن است هم راوی و هم شخصیت اصلی قصه باشد؛ اما شخص لزوماً تنها نویسنده داستان نیست؛ زیرا شروع داستان وی همیشه از قبل برای وی توسط دیگران ایجاد شده است و شیوه‌ای که این داستان آشکار می‌شود، تنها در بخشی به‌واسطه انتخاب‌ها و تصمیم‌های مخاطبان مشخص می‌شود. در واقع، داستان زندگی هر فردی نه تنها به داستان‌هایی از دیگران گره خورده است که به بخشی مهمی از سنتی که در آن زیست می‌کند، کاملاً مرتبط است (Zahavi, 2007: 181).

این همان بستری است که گادامر به آن اشاره کرده و در هر منوتیک روایی ریکور شکل گرفته بود. ریکور تفکر خود را که مبتنی بر هویت روایی است، راه حلی مناسب برای حل معضل سنتی هویت بیان کرده است.

پرسش از هویت یا همان پرسش اصلی تحقیق، اساساً پرسشی هستی‌شناسانه است و صرفاً پرسش معرفت‌شناسانه یا دستور زبانی نیست. این پرسش از آنجا مربوط به هستی‌شناسی است که به حالت بودن در آنجا تعلق دارد. چارچوب مفهومی که ریکور پیشنهاد می‌کند، تمایز اصلی بین دو مفهوم هویت است: هویت به‌عنوان یکسانی^۶ و هویت به‌عنوان خودیت^۷. خودیت، یکسانی نیست. ایده ریکور این است که بسیاری از مشکلاتی که هویت شخصی را پنهان می‌کنند، ناشی از عدم تمایز بین این دو مفهوم هویت هستند (Ricœur, 1992: 116).

این خودیت و یکسانی در یک جا با یکدیگر تلاقی پیدا می‌کنند: دوام در زمان؛ لذا ایده ریکور در حل معضل هویت به دو بخش تقسیم می‌شود: اول، حل معضل سردرگمی در دوام در زمان؛ دوم، ارائه راه حلی به‌عنوان مفهوم هویت روایی (Ibid:192).

ریکور بر این باور است که روایت با ساخت نوعی هویت پویا و یافت شده در پی‌رنگ (plot) است که یکسانی هویت را می‌سازد. ویژگی‌های پایا، همسانی یا یکسانی را ایجاد می‌کند که می‌توان آن را هویت روایی او نامید؛ به این معنا که شخصیت یک داستان از طریق فرم روایی است که برای مخاطب یکسانی و این‌همانی را تداعی می‌کند. این تداعی در ذهن مخاطب به‌واسطه فرم روایی و پی‌رنگ داستانی شکل می‌گیرد. روایت می‌تواند تجارب بی‌سروشکل و مبهم و بی‌زمان انسان را سامان دهد و نیز توان پیکربندی دوام در زمان را دارد و هم‌زمان با آن، این شکاف و تمایز بین خودیت و یکسانی را در بافت و پس‌زمینه خود و در قالب هویت روایی ارائه می‌کند.

در انتهای بخش، این امر روشن شد که همسانی و خودیت باید در یک پس‌زمینه به هم مرتبط شوند. این پس‌زمینه همان هویت روایی است. برخلاف هویت انتزاعی، هویت روایی می‌تواند شامل تغییرات و جهش‌هایی در طول پیوستگی یک زندگی باشد. داستان یک زندگی تداوم دارد تا توسط همه داستان‌های واقعی یا تخیلی که یک موضوع درباره خودش می‌گوید، دوباره پیکربندی شود. همین بازپیکربندی مستمر است که زندگی را به پارچه بافته‌شده از داستان‌های گفته‌شده تبدیل می‌سازد. داستان‌ها صرفاً یادداشت‌هایی از آنچه اتفاق افتاده نیستند، بلکه تفسیرها و بازتفسیرها مهم‌تر از زندگی زیست‌شده هستند؛ به عبارت دیگر، یک روایت لزوماً از یک چشم‌انداز خاص بر تجربه‌ها و اعمال فرد بنا نهاده شده است.

همسانی و خودیت بر پس‌زمینه‌ای قرار می‌گیرند و این پس‌زمینه مبتنی بر داستان منسجمی است که آنچه فرد بوده است و آنچه می‌خواهد بشود را روایت می‌کند. در این روایت، گذشته، حال و آینده در وحدتی گرد هم می‌آیند و از این طریق، وحدتی از خود نیز شکل می‌گیرد. خودبودن، یعنی اینکه بتوانیم از طریق روایت کسی که بوده‌ایم، کسی که می‌خواهیم بشویم و کسی که حالا هستیم، داستان خود را بگوییم؛ وقتی بتوانیم این داستان را بگوییم، یعنی خودمان شده‌ایم.

مفهوم هویت روایی که ریکور در زمان و روایت آن را معرفی می‌کند، در نتیجه پژوهش‌های طولانی وی در روایت تاریخی و روایت داستانی شکل گرفت. او این سؤال را مطرح می‌کند که آیا ساختار تجربه‌ای وجود دارد که توانایی ادغام این دو شکل روایت را داشته باشد؟ وی سپس این فرض را بیان می‌کند که هویت روایی، متعلق به یک شخص یا متعلق به یک جامعه و مکان مدنظر برای تقاطع بین تاریخ و داستان است؛ لذا این نتیجه حاصل می‌شود که وقتی زندگی انسان از طریق داستان‌هایی که مردم درباره آنها می‌گویند تفسیر می‌شود و وقتی الگوهای روایی که از تاریخ و یا از داستان وام گرفته شده است، بر آنها

اعمال شود، آن را قابل خواندن نمی‌دانیم و داستان‌های زندگی به نوبه خود قابل درک نمی‌شوند؛ لذا زنجیره این ادعا را می‌توان متغیر دانست!

علاوه بر این، فهمیدن خود، یک تفسیر است. تفسیر به نوبه خود علاوه بر نشانه‌ها و نمادها، یک فرم مناسب در روایت را پیدا می‌کند. روایت از تاریخ و همچنین از داستان وام می‌گیرد و داستان زندگی را به تاریخی تخیلی تبدیل می‌کند. همچنین اگر یک نویسنده تلاش کند تا با تأسی از رمان‌های اتوبیوگراف گونه خیالی، داستان تاریخی خلق کند، امکان ندارد که بتواند بدون داشتن درک درستی از هویت افراد و جوامع زیسته در آن تاریخ، اثرش را به پایان برساند.

به عبارت دیگر، ما زندگی خودمان، خود خودمان و جایگاه خودمان در جهان را به واسطه تفسیرکردن آن، چنان‌که گویی روایت است می‌فهمیم؛ و به بیان دقیق‌تر، به واسطه تفسیرکردن زندگی‌مان، زندگی را به روایت تبدیل می‌کنیم و زندگی وقتی به مثابه روایت فهم شود، مقوم خویش فهمی است.

در مجموع ریکور بیان می‌کند که هویت روایی در دیالکتیک یکسانی و خودیت در پیکربندی زمان درون روایت پدیدار می‌شود. او این دیالکتیک را در کاتارسیس (catharsis) مدنظر ارسطو می‌بیند، نه به شکل بازتاب نظری، بلکه این کاتارسیس را در عمل و در سطح وجود می‌بیند (Ricoeur, 1991: 198). پروست از این فضیلت کاتارسیس به مثابه مقوم خودفهمی به نیکی یاد می‌کند:

اما به خودم برگردیم: من فروتنانه‌تر از اینها به کتاب خودم فکر می‌کردم و حتی تعبیر دقیقی نبود، اگر کسانی را که ممکن بود آن را بخوانند، «خوانندگان خودم» می‌نامیدم؛ زیرا چنین کسانی به نظر من نه خوانندگان من، بلکه خوانندگان خودشان هستند؛ چون کتابم چیزی جز نوعی عدسی بزرگ‌کننده مانند آتھایی که عینک‌ساز کومبره به مشتریانش می‌داد، [نیست] که به یاری‌اش به خوانندگانم وسیله‌ای خواهم داد که درون خودشان را بخوانند (۱۳۷۸: ۴۱۰/۸).

در پایان این بخش می‌توان چنین بیان کرد:

۱. روایت یک فرم مناسب برای بیان هویت شخصی است؛
۲. روایت یعنی برساختن یک رخداد یا مجموعه رخدادها؛
۳. تمایز بین یکسانی و خودیت وجود دارد و این دو مفهوم در دوام زمان با یکدیگر تلاقی پیدا می‌کنند؛
۴. تنها روایت است که می‌تواند این تمایز را در خود حفظ کند و آن را پیکربندی کند؛
۵. تجارب انسان حاوی یک ویژگی ذاتی روایی هستند و لذا روایت می‌تواند این دو مفهوم را از هویت، در قاب زمان شکل دهد و هویت روایی را به ارمغان بیاورد؛ هویتی که پویاست.

۵. نتیجه

هویت شخصی یکی از پیچیده‌ترین مسائلی است که در فلسفه، علوم اجتماعی و روان‌شناسی قدمتی طولانی دارد. لاک با ارائه راهکار خود در پاسخ به پرسش من کیستم، در صدد بود تا به آن پاسخ دهد. این

پژوهش بر آن بود تا با طرح پرسش بنیادین هویت شخصی، پاسخ‌های متنوعی را در حد توان، اشاره و بیان کند. آنچه در این پاسخ‌ها مشهود بود، این است که این پرسش به واسطه مفهوم هویت شخصی، پرسشی هرمنوتیکال است؛ زیرا خود هویت یک مفهوم هرمنوتیکی است؛ یعنی همان‌گونه که انسان تمام امور را با نظم درک می‌کند، درک از خود را نیز منظم و معنادار می‌فهمد. این امر نمی‌تواند میسر باشد مگر از طریق تفسیر رخدادهای مترتب بر او؛ لذا شیوه درک خود، تفسیری و هرمنوتیکال است.

از سوی دیگر، تجارب انسان از رخدادهای مترتب بر وی، حاوی یک ویژگی ذاتی روایی است. انسان از طریق تفسیر آنچه بر وی می‌گذرد، خود را در درون حافظه‌اش می‌فهمد. آنچه در نزد فیلسوفان مغفول مانده، همین امر است که آنها مسئله هویت شخصی را در مسئله یکسانی می‌بینند؛ اما هویت شخصی علاوه بر این، خودیت را نیز شامل می‌شود که با یکسانی در تمایز است.

این یکسانی و خودیت در دوام زمان تلاقی می‌کنند و این تجارب بی‌سروشکل انسان از زمان، فقط در قالب روایت است که ساختار می‌یابد و به شکلی معین دست پیدا می‌کند؛ به بیانی دیگر، خودیت و یکسانی در پس‌زمینه روایت است که وحدت می‌یابند. یکسانی همان‌طور که بیان شد، حفظ یک شخصیت در فرآیند تغییر است و خودیت، یعنی معرفت از خود؛ به این صورت که انسان، شخصی خودتأمل‌نگر است که با خودش در ارتباط است. برای داشتن یک خود به زعم ریکور، وجود هر دو جنبه ضروری است. این جنبه‌ها باید بر پس‌زمینه‌ای قرار گیرد که مبتنی بر داستان منسجمی است که آنچه فرد بوده است و آنچه فرد می‌خواهد بشود را روایت کند. خود بودن، یعنی اینکه ما بتوانیم از طریق روایت کسی که بوده‌ایم و کسی که می‌خواهیم بشویم و کسی که حالا هستیم را با بیان داستان خود ترسیم کنیم.

پی‌نوشت

۱. در این پژوهش واژه «این‌همانی» مترادف «یکسانی» و «همسانی» و در مقابل «sameness» به کار می‌رود.

2. An Essay Concerning Human Understanding

3. Time and Narrative

4. The Sound and the Fury

5. In Search of Lost Time

۶. لاتین: idem، انگلیسی: same، آلمانی: gleich

۷. لاتین: ipse، انگلیسی: self، آلمانی: selbst

منابع

- پروست، مارسل (۱۳۷۸)، در جستجوی زمان از دست‌رفته، ترجمه مهدی سبحانی، ج ۸، زمان باز یافته، تهران، نشر مرکز.
گاتشال، جانانان (۱۳۹۵)، حیوان قصه‌گو، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.
گیدنز، آنتونی (۱۳۹۸)، تجدد و تشخص جامعه و هویت شخصی در عصر جدید، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، نشر نی.
مسلین، کیت (۱۳۹۰)، فلسفه ذهن، ترجمه مهدی ذاکری، تهران، علمی و فرهنگی.

مک اینتایر، السدیر (۱۳۹۰)، در پی فضیلت، ترجمه حمید شهریاری و محمدعلی شمالی، تهران، سمت.
لاک، جان (۱۳۸۰)، جستاری در فهم بشر، ترجمه صادق رضازاده شفق، تهران، شفیعی.

- Bruner, J. (2002), *Making Stories: Law, Literature, Life*, Cambridge, MA, Harvard University.
- Bruner, J. (2004), *Life as Narrative*, *Social Research*, An International Quarterly, 71(3), 691-710.
- Crites, S. (1971), *The narrative quality of experience*, *Journal of the American academy of religion*, 39(3), 291-311.
- Erikson, Erik (1968), *Identity, Youth and Crisis*, New York, W.W. Norton.
- Gadamer, H. G. (1975), *Truth and Method*, Translation revised by Joel Weinsheimer and Donald G. Marsh, Continuum Publishing Group.
- Hardy, Barbara (1968), "Towards a poetics of fiction: An approach through narrative", *Novel*, (2), 5-14.
- Jackson, M. (2002), "The exterminating angel, reflections on violence and inter subjective reason, *Focaal*", *European journal of Anthropology*, 39, 137-48.
- Laing, R.D. (1965), *The Divided Self*, Harmondsworth, Penguin.
- Pannenberg, W. (1970), *What is Man?*, Philadelphia, Fortress.
- Parfit, D. (1984) *Reasons and Persons*, Oxford, Clarendon.
- Ricoeur, P. (1991), *Narrative Identity*, Translated by David Wood, in *Narrative and Interpretation On Paul Ricoeur*, New York, Rutledge.
- (1992), *Oneself as Another*, Translated Kathleen Blamey, London, The University of Chicago, Ltd.
- (2010), *Time and narrative* (Vol. 3), University of Chicago.
- Schechtman, M. (1996), *The Constitution of Selves*, Ithaca, Cornell University.
- Shoemaker, S. (1963), *Self-Knowledge and Self-Identity*, Ithaca, New York, Cornell University.
- Stroup, G. W. (1997), *The promise of narrative theology, Recovering the gospel in the church*, Wipf and Stock.
- Zahavi, Dan. (2007), "Self and Other, The Limits of Narrative Understanding", *Royal Institute of Philosophy Supplement*, Volume 60, May 2007, 179 – 202.